

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020725**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: تبعیت دلالت از اراده/مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته حقیقت وضع، ارادۀ استعمالی، ارادۀ تفهیمی و ارادۀ جدّی را مورد بررسی قرار دادیم و گونه­های مختلف آن را تبیین و تحلیل نمودیم. در این جلسه به بحث تبعیت دلالت از اراده وارد می­شویم.

# تبعیت دلالت از اراده

در اصول بحثی مطرح است تحت عنوان تبعیت دلالت از اراده. اصل این بحث در علم منطق بوده و از مرحوم خواجۀ طوسی و قبل از ایشان مرحوم شیخ­الرئیس نقل شده است. من اطلاع ندارم این بزرگوران در چه مواضعی این بحث را مطرح کرده­اند اما با جستجویی که انجام دادم برخی از مواضع کلام ایشان را یافتم که آدرس آن از این قرار است:

منطق شفا جلد1 صفحۀ25. الجوهر النضید که شرح تجرید مرحوم خواجۀ طوسی در منطق است صفحۀ8 و 11.

این بحث بعد از این­ها در سائر کتب نیز مطرح شده است.

حکمة الاشراق جلد1 صفحۀ60. شرح حکمة الاشراق قطب شیرازی صفحۀ35. شرح منظومه و تعلیقاتش. شرح منظومه با تعلیقات آقای حسن زاده جلد1 صفحۀ103. و همچنین سائر تعلیقاتی که بر شرح منظومه است به تناسب این بحث را دارند.

من تمام موارد را یادداشت نکردم. خود دوستان می­توانند با جستجوی تعبیر «بإرادۀ اللافظ» در کتاب شفای مرحوم شیخ­الرئیس و کتبی که ناظر به آن هستند، به مواضع دیگر این بحث دست پیدا کنند. در الجوهر النضید تعبیر «باعتبار الإرادة» به کار رفته است. جستجوی این کلیدواژه­ها در معجم موضوعی منطق که از محصولات نور است می­تواند موارد دیگری را به شما نشان دهد.

ما قصد نداریم به شکل تفصیلی وارد این بحث شویم که دقیقاً مراد از تبعیت دلالت از ارادة، چیست؟ لذا صرفاً به همان مقداری از بحث که در کلام محقق خراسانی در کفایه وارد شده می پردازیم.

## مروری بر بحث تبعیت دلالت از اراده در کفایه

عبارت محقق خراسانی در کفایه از این قرار است:

لا ريب في كون الألفاظ موضوعة بإزاء معانيها من حيث هي لا من حيث هي مرادة للافظها ... .[[1]](#footnote-1)

ایشان در ادامه وارد بحث­هایی می­شوند که از آن در می­گذریم. سپس می­فرمایند:

و (أما ما حكي عن العلمين الشيخ الرئيس و المحقق‏ الطوسي من مصيرهما إلى أن الدلالة تتبع الإرادة) (البته آدرسی که اینجا در حاشیه ذکر شده با آدرسی که من دارم متفاوت است) فليس ناظرا إلى كون الألفاظ موضوعة للمعاني بما هي مرادة كما توهمه بعض الأفاضل بل ناظر إلى أن دلالة الألفاظ على معانيها بالدلالة التصديقية أي دلالتها على كونها مرادة للافظها تتبع إرادتها منها و يتفرع (تتفرع) عليها تبعية مقام الإثبات للثبوت و تفرع الكشف على الواقع المكشوف فإنه لو لا الثبوت في الواقع لما كان للإثبات و الكشف و الدلالة مجال و لذا لا بد من إحراز كون المتكلم بصدد الإفادة في إثبات إرادة ما هو ظاهر كلامه ... (ادامۀ عبارت را بعداً می­خوانم).

محقق خراسانی می­فرمایند ما یک دلالت تصوریه داریم و یک دلالت تصدیقیه داریم.

دلالت تصوریه آن است که سماع لفظ منشأ شود معنایی به ذهن انسان خطور کند. این نوع دلالت تابع اراده نیست یعنی اگر از ورای دیوار یا از لافظی که فاقد شعور و اختیار شنیده شود نیز منشأ خطور معنا می­شود.

ولی یک دلالت تصدیقیه داریم که دلالت لفظ بر آن است که مقصود و مراد گوینده است؛ چنین دلالتی تابع ارادۀ متکلم است. ایشان در ادامه چنین تعبیر می­کند:

و يتفرع (تتفرع) عليها تبعية مقام الإثبات للثبوت و تفرع الكشف على الواقع المكشوف ...

سپس از این مطلب یک نتیجه­گیری می­کنند و می­فرمایند:

و لذا لا بد من إحراز كون المتكلم بصدد الإفادة في إثبات إرادة ما هو ظاهر كلامه و دلالته على الإرادة (یعنی اگر بخواهیم اثبات کنیم که ظاهر کلامش را اراده کرده و برای این که ظاهر کلام، دال بر اراده باشد، لازم است احراز کنیم متکلم در مقام افاده بوده است و الا اثبات نمی­شود) و إلا لما كانت لكلامه هذه الدلالة و إن كانت له الدلالة التصورية أي كون سماعه موجبا لإخطار معناه الموضوع له و لو كان من وراء الجدار أو من لافظ بلا شعور و لا اختيار.

ابتدا به توضیح یک نکته در فرمایش ایشان می­پردازیم. ایشان فرمودند باید احراز شود که متکلم در مقام افاده است. مقصود از احراز این که متکلم در مقام افاده است، احراز اصل افاده است نه افادۀ این معنای خاص چون معنا ندارد بگوئیم برای اثبات این که متکلم این معنای خاص را اراده کرده باید احراز شود این معنای خاص را اراده کرده؛ چنین چیزی بی­معنا و از قبیل ضرورت به شرط محمول است. لذا گویا ایشان به صدد بیان آن است که باید احراز شود که متکلم قاصد افهام معنیً­ما است، تا بتوانیم اثبات کنیم این معنای خاص را اراده کرده است.

ایشان در ادامه چنین می­فرمایند:

إن قلت على هذا يلزم أن لا يكون هناك دلالة عند الخطإ و القطع بما ليس بمراد أو الاعتقاد بإرادة شي‏ء و لم يكن له من اللفظ مراد.

در ان قلت به این اشکال اشاره شده که لازمۀ تبعیت دلالت از اراده آن است که اگر متکلم واقعاً اراده نکرده باشد باید بگوئیم دلالتی وجود ندارد و حال آن که بالوجدان می­دانیم دلالت وجود دارد.

ایشان در پاسخ می­فرماید:

قلت نعم لا يكون حينئذ دلالة بل يكون هناك جهالة و ضلالة يحسبها الجاهل دلالة (یعنی چنین دلالتی در حقیقت دلالت نیست بلکه جهالت و ضلالت است) ... .

پیش از توضیح فرمایش ایشان، به تناسب تعبیر دلالت و ضلالت به یاد یک شعر از ملک الشعرای بهار افتادم که با صرف نظر از زیبا بودن خود شعر، دارای نکاتی است که با بحث­های این روز­های ما نیز تناسب دارد لذا مناسب است آن را برایتان بخوانم.

دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب روشن نموده شهر به نور جمال خویش

می‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر وز شیخ دل ربوده به غنج و دلال خویش

می‌داد شیخ‌، درس ضلال مبین بدو و آهنگ ضاد رفته به اوج کمال خویش

دختر نداشت طاقت گفتار حرف ضاد با آن دهان کوچک غنچه مثال خویش

می‌داد شیخ را به «‌دلال مبین‌» جواب وان شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش

گفتم به شیخ راه ضلال این‌قدر مپوی کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش

بهتر همان بود که بمانید هر دوان او در دلال خویش و تو اندر ضلال خویش

ضلال به معنای گمراهی و دلال به معنی عشوه است. در این شعر دو بازی لفظی و یک بازی معنوی وجود دارد.

بازی لفظی آن است که کلمۀ ضاد در عربی به دلیل سنگینی­اش گاهاً دال تلفظ می­شود. مثلاً در عربستان بانک الریاض را که به انگلیسی نوشته بودند، ریاد نوشته شده بود یعنی به جای ضاد دال مفخّم تلفظ می­شد. آقای شهیدی هم این روزها بحث این که کدام تلفظ از ضاد صحیح است را مطرح کرده­اند.

خلاصه اینکه بازی لفظی موجود بین ضاد و دال بهانه­ای شده برای این که شاعر، این شعر را بسراید. یکی از بحث­هایی که در ماهیتِ دلالت مطرح است، با همین بازی­های لفظی مرتبط است که نیازمند تحلیل است. یکی از زیبا­یی­های شعر و شاعری همین­ بازی با الفاظ است. محقق خراسانی نیز در اینجا یک بازی لفظ به راه انداخته و فرموده این­ دلالت نیست بلکه جهالت و ضلالت است.

محقق خراسانی در کفایه احیاناً سعی می­کند سجع را رعایت کند لذا رعایت سجع یکی از نکاتی که است که مد نظر ایشان بوده است. به طور کلی سجع از نکاتی است که یکی از محور­های زیبایی قرآن کریم نیز تلقی می­شود.

بازی معنوی موجود در این شعر آن است که وقتی می­گوید: «می‌داد شیخ را به «‌دلال مبین‌» جواب» یک نوع استعمال لفظ در اکثر از معنا رخ داده است. یعنی هم به جای «ضلال» می­گفت «دلال» و هم این لفظ را با عشوه بیان می­کرد. در این عبارت دلال هم به معنای لفظ دلال است و هم معنای دلال؛ که در آن نوعی استعمال لفظ در اکثر از معنا رخ داده است. یکی از گونه­های استعمال لفظ در اکثر از معنا به این شکل است که لفظ را هم در لفظ و هم در معنا استعمال کنیم.

**سؤال**: چرا می­گویید استعمال لفظ در اکثر از معنا؛ این در حقیقت استعمال لفظ در یک معنا، و احضار معنای دیگر است چون استعمال لفظ در خود لفظ در حقیقت از مقولۀ احضار لفظ است نه استعمال لفظ در لفظ؟

**پاسخ**: این احضار معنا خودش نوعی استعمال است. در واقع این لفظ هم از آن جهت که احضار­گر نفس معنا است استعمال شده و هم از آن جهت که دال بر معنا است استعمال شده است.

مرحوم شهید صدر نیز بحثی دارند که ما به آن وارد نشدیم[[2]](#footnote-2)؛ ما یک پدیده داریم به نام استعمال و یک پدیده داریم به نام ایجاد. ما گاهی معنا را به تصور معنا احضار می­کنیم و گاهی خود معنا را احضار می­کنیم. بنابراین مثال ذکر شده در این شعر، دو استعمال است که یکی از مقولۀ استعمال و دیگری از مقولۀ ایجاد یا احضار نفس معنا است.

ارتباط این شعر با بحث­های این روز­های ما نیز به همین جهت است که یک نوع بازی با الفاظ در این شعر وجود دارد که تحلیل آن در مباحث ما بسیار سودمند است. لذا اشکالاتی از قبیل جمع بین لحاظ آلی و استقلالی، اشکالات درستی نیست و این یک مثال عینی و واقعی است برای اینکه لفظ هم بما أنه لفظ اراده شده و هم بما أنه دالٌ علی المعنی که یکی از گونه­های استعمال لفظ در اکثر از معنا به شمار می­رود.

در برخی از مباحث اصولی، زیبایی­ها و پیچیدگی­های موجود در کلام را نادیده گرفته­اند و بسیار ساده از کنارش عبور کرده­اند در حالی که به خصوص در کلمات شاعرانه که همراه با بازی­های لفظی و معنوی است، یک پیچیدگی­هایی وجود دارد که با تحلیل­های ذکر شده در اصول و منطق امکان تحلیل سادۀ تمام این پیچیدگی­ها وجود ندارد لذا نیاز است دیدمان را توسعه دهیم تا بتوانیم چنین پدیده­هایی را تحلیل کنیم.

فعلاً به اینکه مراد مرحوم خواجۀ طوسی و قبل از ایشان شیخ­الرئیس از این الفاظ چیست، کاری نداریم و به تفسیری که در کلام محقق خراسانی برای این کلمات ذکر شده می­پردازیم.

### بررسی فرمایش محقق خراسانی در بحث تبعیت دلالت از اراده

محقق خراسانی ابتدا نکتۀ خوبی را متذکر می­شوند که من آن را به این شکل تصویر می­کنم:

کلام یک دلالتی دارد بر این که الفاظ، مراد گوینده است؛ این دلالت به جهت آن است که یک واقعیتی وجود داشته و این واقعیت منشأ شکل­گیری این دلالت شده است.

محقق خراسانی در ادامه یک ان قلت و قلت مطرح نموده­اند که به عقیدۀ ما هیچ جایگاهی ندارد. این که می­گوییم یک واقعیتی باید وجود داشته باشد که این لفظ از آن واقعیت حکایت کند، معنایش این نیست که تمام دلالت­ها باید صادق باشد؛ دلالت و حکایت ممکن است راست باشد و ممکن است دروغ باشد.

اولاً عبارت ابتدائی ایشان را می­توان چنین تبیین کرد که حاکی باید یک محکی را ببیند و از آن حکایت کند؛ پس در افق حاکی، باید یک محکی وجود داشته باشد و بدون وجود محکی در افق حاکی، حکایت معنا ندارد. ولی معنای این مطلب، این نیست که محکی مورد نظر حتماً باید واقعیت عینی داشته باشد چون ممکن است گوینده به اشتباه خیال کند زید عالم است و آن را حکایت کند در حالی که زید واقعاً عالم نباشد؛ یا ممکن است خیال کند زید عالم است و این قضیۀ حاکیه در ذهنش شکل بگیرد ولو آن را ابراز نکند. پس تحقق قضیۀ «زید عالم» متوقف بر صادق بودن و واقعی بودن آن نیست.

نکته­ای که در اینجا باید مد نظر قرار گیرد عبارت از آن است که علم را به دو گونۀ تصوری و تصدیقی تقسیم کرده­اند؛ در این تقسیم­بندی واژۀ علم در معنای لغوی­اش به کار نرفته است. علم لغوی اساساً به اعتقاد مطابق با واقع اطلاق می­شود؛ ولی در این تقسیم­بندی بحث در آن است که آنچه در ذهن انسان شکل می­گیرد گاهی از مقولۀ تصوری است که اساساً تطابق و عدم تطابقش با واقع بی­معنا است و گاهی از مقولۀ تصدیق است که می­تواند مطابق با واقع یا مخالف واقع باشد. اموری تصدیقی صدق و کذب دارند یعنی ممکن است مطابق با واقع باشند و ممکن است مخالف واقع باشند. لذا این که گفته شده در جایی که خطا است دلالت نیست و جهالت است، زمانی صحیح است که ما در دلالت وجود واقعی مدلول را شرط بدانیم؛ این در حالی است که وجود واقعی مدلول شرط نیست بلکه وجود مدلول در افق دال قبل از تحقق دلالت شرط است. یعنی آن کسی که حکایت­گر است مفروض گرفته که یک واقعیتی وجود دارد که من در حال حکایت از آن هستم.

بنابراین تفکیک بین تبعیت علم از معلوم \_به اصطلاح مناطقه نه اصطلاح لغوی\_ در افق عالم و تبعیت علم از معلوم در افق واقع از بحث­هایی است که در مباحث اصولی نیز خلط­هایی را ایجاد کرده است. مثلاً دوری که در بحث تعبدی و توصلی و بحث اختصاص احکام به عالمین، تصویر شده، به آن شکلی که آقایان تصویر کردند نادرست است؛ این آقایان تصور کردند برای تحقق علم، معلوم باید وجود خارجی داشته باشد و می­گویند وجود خارجی معلوم نمی­تواند تابع علم باشد؛ این در حالی است که علم تابع وجود خارجی معلوم نیست بلکه تابع وجود معلوم در افق ذهن عالم است. البته ما در آن بحث می­گفتیم هم دور به لحاظ وجود واقعی­اش محال است و هم در افق عالم محال است؛ یعنی دور در افق عالم نیز مستحیل است لذا شکل صحیح اشکال، آن است که بگوئیم دور در افق عالم است و دور در افق عالم نیز محال است.

مقصود اینکه باید بین این­ها تفکیک کرد بنابراین این ان قلت و قلت با صرف نظر از بازی لفظی که دلالت است یا ضلالت، اصل محتوای آن را متوجه نشدم.

اصل مطلب، مطلب کاملاً درستی است مبنی بر این که ما یک حکایتی در باب الفاظ داریم؛ الفاظ از قصد متکلم حکایت می­کنند. یعنی در محکی، قصد و حکایت متکلم نهفته است. پس این مطلب، کاملاً درست و واضح است که در یکی از مراتب دلالت، که دلالت تصدیقیه نام دارد، محکی، اراده و قصد متکلم است. حال این که دلالت وضعیه، از مقولۀ دلالت تصوریه است یا دلالت تصدیقیه، بحث دیگری است که در آینده به آن خواهیم پرداخت. این صحیح است که ما یک دلالت تصوریه داریم و یک دلالت تصدیقیه؛ ولی باید بحث شود که دلالتی که معلول وضع است، کدامین نوع از دلالت است. این بحثی است که مرحوم شهید صدر نیز در این بحث عنوان کرده است.[[3]](#footnote-3)

محقق خراسانی تفسیری از کلام شیخ­الرئیس ارائه دادند و در ادامه نتیجه­ای را بر آن متفرع کردند که ارتباط این نتیجه­گیری با قبل برای ما نامفهوم است. ایشان می­فرماید حال که : دلالة الألفاظ على معانيها بالدلالة التصديقية أي دلالتها على كونها مرادة للافظها تتبع إرادتها منها ... ؛ و لذا لابد من إحراز كون المتكلم بصدد الإفادة في إثبات إرادة ما هو ظاهر كلامه ... ؛ یعنی برای اینکه بفهمیم متکلم به صدد «ارادۀ ما هو ظاهر کلامه» است، باید احراز کنیم که به صدد افاده است. اما این مطلب برای ما نامفهوم است. چرا باید قبل از اینکه برای کلام دلالتی قائل شویم، چنین چیزی را احراز کنیم؛ خود دلالت کلام می­تواند منشأ احراز مطلب شود.

ما یک علت و یک معلول داریم. کلام متکلم یک ظهوری دارد مبنی بر این که متکلم مفاد کلامش را اراده کرده است؛ وقتی می­گوئیم این ظهور حجت است یعنی این ظهور از واقعیتش پرده بر می­دارد پس لازم نیست قبل از دلالت، احراز کنیم متکلم به صدد افاده است.

توضیح مطلب را به جلسۀ آینده موکول می­کنیم؛ اجمال مطلب از این قرار است که محقق خراسانی با عنایت به توضیحی که ما برای کلامشان مطرح کردیم، فرمودند دلالت الفاظ بر این معنای خاص، متوقف بر آن است که ما اصل بودن متکلم در مقام افاده را احراز کنیم. به عبارت دیگر اصل وجود قصد تفهیمِ معنیً­ما توسط متکلم باید احراز شود تا بتوانیم بگوئیم این لفظ برای این معنای خاص اراده شده است.

به خصوص این تفسیری که مطرح است هیچ ارتباطی به مطلب قبل ندارد. تفرع مقام اثبات بر ثبوت و تفرع معلول بر علت، ارادۀ خصوص این معنا است نه ارادۀ اصل تفهیم معنیً­ما؛ و اینکه دلالت تابع اراده است، تابع ارادۀ خصوص این معنا است ولی معنای تبعیت این نیست که در مقام احراز، اول باید اراده را احراز کنیم تا دلالت شکل بگیرد؛ بلکه امر بالعکس است یعنی ابتدا دلالت شکل­ می­گیرد و ما از این دلالت کشف می­کنیم که متکلم به صدد اراده و افاده بوده است.

خلاصه این که صدر و ذیل کلام محقق خراسانی اصلاً مناسب نیست.

**سؤال**: در کجای عبارت محقق خراسانی، ترتیب استفاده می­شود؟

**پاسخ**: ایشان فرمودند و لذا لابد من إحراز یعنی باید احراز شود تا دلیل شکل بگیرد، پس اگر احراز نشود دلالت شکل نمی­گیرد.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص : 16 [↑](#footnote-ref-1)
2. آدرس احتمالی: بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 132 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 104 [↑](#footnote-ref-3)